

واکاوی روش‌شناسی پیرس و بررسی سهم آن بر رویکردها و روش‌های پژوهش

رضاعلی نوروزی*

شهناز شهریار نیسانی**

چکیده

در پژوهش حاضر با تحلیل محتوایی که از آثار موجود در رابطه با فلسفه چارلز ساندرس پیرس انجام شد، روش‌شناسی این فیلسوف آمریکایی و بررسی سهم آن بر رویکردها و روش‌های پژوهش مورد توجه قرار گرفت. این بررسی ضمن اینکه بیانگر ارتباط بیانات پیرس در حوزه روش، با فن خطابه نظری در منطق، مقولات سه‌گانه و انواع استدلال است، نشان می‌دهد که پیرس در فلسفه خود از سه روش پراگماتیک، دستیابی به مقولات فلسفی و روش‌های تثبیت عقیده سخن می‌گوید. همچنین یافته‌ها علاوه بر بیان مبانی روش‌های مذکور، حاکی از تأثیر روش پراگماتیک بر پوزیتیویسم منطقی و سهم روش دستیابی به مقولات در حوزه پدیدارشناسی است. در رابطه با تثبیت عقیده، پیرس چهار روش دلبستگی جزم‌آلود، سلطه‌گرا، پیشینی و علمی را مطرح می‌سازد و از آن میان تنها از روش علمی جانبداری می‌کند. این روش که متشکل از سه روش حدسی، قیاسی و استقرایی است، به دلیل نقش پژوهش در دستیابی به حقیقت، به همراه روش پراگماتیک در بسط رویکرد پوزیتیویسم منطقی سهمیم بوده است. این روش ضمن دربرداشتن مشخصات تحقیق کیفی، به دلیل رویکرد تجربی‌اش به پژوهش به همراه روش‌های پراگماتیک و دستیابی به مقولات، پراگماتیسم پیرس را به عنوان بنیادی برای روش تحقیق ترکیبی معرفی می‌کند.

* دانشیار فلسفه تعلیم و تربیت، دانشگاه اصفهان، r.norouzi@edu.ui.ac.ir

** دانشجوی دکتری فلسفه تعلیم و تربیت، دانشگاه اصفهان (نویسنده مسئول)، shahriari329.phe@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۴/۰۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۶/۲۱

کلیدواژه‌ها: پراگماتیسم، چارلز ساندرس پیرس، روش‌شناسی، مبانی روش‌ها، رویکردها و روش‌های پژوهش.

۱. مقدمه

دغدغه کشف حقیقت و دستیابی به هدف به ناچار آدمی را به یافتن راه و روش و گزینش از میان آن‌ها سوق می‌دهد. گذری به تاریخ فلسفه نشان می‌دهد که در فلسفه چارلز ساندرس پیرس (۱۸۳۹-۱۹۱۴) توجه ویژه‌ای به روش و روش‌شناسی شده است؛ چرا که آنچه که پیرس در قالب یک موضع فلسفی مطرح ساخت و آن را پراگماتیسم نامید، «روشی تأملی برای روشنگری تصورات (Ideas clear) بود» (Peirce, 1998, V5: 13). هر چند عرصه فعالیت و اقدامات پیرس به روش و روش‌شناسی محدود نیست و به واسطه فعالیتش در سازمان نقشه‌برداری و رصدخانه هاروارد و تألیفات و مقالاتش در زمینه نورسنجی، طبقه‌بندی علوم، متافیزیک، فیزیک، شیمی، ریاضیات، اخلاق و روانشناسی و... و نیز تألیفات مرتبط با روش و روش‌شناسی‌اش، باید او را فیلسوفی جامع‌الاطراف دانست، اما در این میان علایق روش‌شناسی جایگاهی بارزتر دارد؛ چرا که از یک سو پیرس خود معتقد است که «از مدت‌ها قبل دغدغه مطالعه روش‌های تحقیق را داشته و بیشترین توجه‌اش را به روش‌های دقیق‌ترین علوم اختصاص داده» (Peirce, 1932, VI: 2) و از سوی دیگر آنچه که در تاریخ فلسفه چهره‌ای شاخص از او ساخته، ارائه رویکرد فلسفی پراگماتیسم و تعبیرش از آن به منزله روش روشنگری تصورات (Ideas clear) است، که ملاحظه دیدگاه پیرس مبین این روشنگری (clear) در زمینه واقعیت، معنا و حقیقت است؛ از این رو فلسفه او فلسفه‌ای است که هم برای شناخت واقعیت و هم به منظور یافتن معنا و دستیابی به حقیقت ارائه دهنده روش است. در واقع علائق روش‌شناسی در جای‌جای فلسفه پیرس مشهود و با فلسفه او گره خورده است. چنانچه:

در ملاحظات و تفکرات هستی‌شناسانه‌اش که علاقه‌ای ذاتی به سؤالات فلسفی قائم به ذات و دارای ماهیت واقعی نشان داده، دغدغه‌های روش‌شناسی هیچ‌گاه از تلاش‌های مداومش برای نشان دادن وضعیت درست این موضوعات حقیقی دور نبوده است (Shook & Margolis, 2006: 13).

علاوه بر این عدم پذیرش چهارگانه پیرس از مکتب دکارت و به ویژه انتقادش از شک دکارتی، شاهدی دیگر بر اهمیت و توجه به روش و روش‌شناسی نزد پیرس است. توجه ویژه پیرس به روش خود سرآغاز پژوهش جهت‌شناسایی روش‌های موجود در فلسفه او، مبانی این روش‌ها و بررسی سهم روش‌های مطروحه بر رویکردها و روش‌های پژوهش موجود است. از این رو در این مقاله پس از بیان فلسفه چارلز ساندرس پیرس، به پاسخ به سه مبحث مذکور که مسائل اصلی پژوهش حاضر را تشکیل می‌دهد، در ذیل روش‌شناسی پیرس خواهیم پرداخت.

۲. پراگماتیسم (پراگماتیسیسم) چارلز ساندرس پیرس

«واژه پراگماتیسم از کلمه یونانی پراگما (به معنی کردار، کار یا عمل) که از مصدر *prassō* به معنی گذر کردن، پرداختن، و یا دستیابی است گرفته شده» (Kalolo, 2015: 155) و پراگماتیسم فلسفه اصالت عمل یا عملگرایی است و یا به تعبیری فلسفه‌ای است که به سودمندی نتایج و عمل توجه دارد. بنیانگذار این فلسفه، چارلز ساندرس پیرس؛ فیلسوف و منطق‌دان آمریکایی است. علی‌رغم عقیده برخی مبنی بر اینکه ریشه‌های اولیه پراگماتیسم را در مجموعه مقالات پیرس از حدود سال ۱۸۶۸ می‌توان یافت (Halton, 2004: 2) و یا این فلسفه به طور واقعی در سال ۱۸۶۸ در مقالات پیرس در مجله فلسفه نظری، که در آن پیرس در برابر ادراک شهودی نمونه‌ای قوی بنا کرد و گفت تمام اندیشه در نشانه‌هاست، متولد شده، عقیده رایج بر این است که پراگماتیسم در فواصل سال‌های ۱۸۷۸ - ۱۸۷۷ در مقالات ماهنامه دانش عامه؛ جایی که پیرس اصل مشهور «پراگماتیک» را معرفی کرد، و یا در اولین نشست‌های خصوصی انجمن متافیزیک متولد شده است (Houser, 2009: 41). پیرس که بنابر اظهارات خود «از طریق کانت به فلسفه رسیده» (Peirce, 1998, V5: 8)، واژه پراگماتیسم را نیز از کانت وام گرفته است. کانت در کتاب متافیزیک اخلاق تمایز بین دو واژه عملی (*praktisch*) و عملگرا (*pragmatisch*) را مطرح می‌سازد؛ به گونه‌ای که واژه نخست را برای قوانین اخلاقی به عنوان قوانین فطری و واژه دوم را برای قوانین تجربی فن و هنر بکار می‌برد. پیرس با نظر به این دیدگاه کانت بیان می‌دارد که:

برای کسی که فلسفه را به واسطه کانت فراگرفته همچون نویسنده؛ (پیرس) ... دو واژه عملی و عملگرا، دور از هم و مانند دو قطب بعیدند، اولی متعلق به یک حوزه فکری بود

که در آن هیچ ذهن تجربه‌گرایی هرگز نمی‌توانست از وجود زمین سخت زیر پایش یقین حاصل کند، و دومی بیانگر ارتباط با برخی اهداف قطعی انسانی (Peirce, 1998, V5: 274).

ظهور پیرس در تاریخ فلسفه به عنوان پایه‌گذار پراگماتیسم نشان می‌دهد که وی مورد نخست را اموری ذهنی و پیشینی دانسته، و قوانین پراگماتیک فن و هنر را به منظور تبیین فلسفه و دیدگاه خود و فهم جدیدی از پژوهش علمی بکار می‌گیرد.

پراگماتیسم به گفته پیرس، نوعی «روش شناخت (Methodetic) است؛ یعنی یک جهان‌بینی نیست بلکه روش تأملی است که هدفش روشنگری تصورات (Ideas clear) است» (Peirce, 1998, V5: 13-14). از این رو بر خلاف عقیده افرادی چون راسل که پراگماتیسم را «تعریف جدیدی از حقیقت» می‌داند (راسل، ۱۳۶۵: ۲۱۷) و یا کاپلستون که معتقد است «جوهر پراگماتیسم در نظریه معنی نهفته است نه در نظریه حقیقت» (کاپلستون، ۱۳۸۸: ۳۳۵)، پیرس پراگماتیسم خود را

نه نظریه‌ای در مورد حقیقت و نه حتی نظریه‌ای درباره معنا می‌دانست، بلکه فقط به عنوان معیاری می‌دانست که با استفاده از آن محققین می‌توانند معنای واژه‌هایی را که در جهت کشف حقایق مربوط به امور واقع و بخصوص قوانین مربوطه به کار می‌برند، برای خود روشن‌تر سازند (Shook & Margolis, 2006: 22).

چنانچه عامل جدایی پیرس از ویلیام جیمز و تغییر نظریه‌اش به پراگماتیسیسم نیز همین انتقال مفهوم اثرات و پیامدها به داخل نظریه حقیقت (Noddings, 1995: 23) و در واقع تبدیل پراگماتیسم به نظریه حقیقت بود.

پراگماتیسم پیرس اگر چه به عنوان یک روش دستیابی به عقیده شناخته شده و از این جهت به سختی به حل مسئله مرتبط می‌شود اما ماهیت روش حل مسئله به وضوح در داخل این روش دستیابی به عقیده دیده می‌شود (Safawi & et-al, 2015: 4).

همچنین با توجه به معنای ریشه‌ای لغت که پراگماتیسم را به عنوان «یک رویکرد عملی نسبت به یافتن راه‌حلی برای مشکلات و مسائل موجود می‌شناسد» (Kalolo, 2015: 155)، می‌توان گفت که یافتن راه‌حل یا ویژگی حل مسئله نیز از ویژگی‌های فلسفه پیرس بوده و امری نیست که اختصاص به دیدگاه پراگماتیست‌هایی چون دیوئی داشته باشد.

۳. جنبه نظری و عملی پراگماتیسم پیرس

پراگماتیسم را باید تفکری دانست که از حالت تئوری محض خارج شده و پیوند بین نظر و عمل را مورد تأکید قرار می‌دهد. این ارتباط که هسته مرکزی این فلسفه را تشکیل می‌دهد، در دیدگاه پیرس در مقاله «پرسش‌هایی درباره توانایی‌های خاص انسان» (۱۸۷۶) و به صراحت در مقاله «چگونه تصوراتمان را واضح سازیم» (۱۸۷۹) بیان شده است. پیرس در مقاله اول بیان می‌کند که:

هر اندیشه، یک نماد است و ما نمی‌توانیم بدون کاربرد نمادها به صورت لفظی و شفاهی و یا با ایما و اشاره بیندیشیم. نمادها معرف چیزی برای کسی هستند بدین ترتیب هر اندیشه‌ای باید متوجه چیزی غیر از خود اندیشه بی‌واسطه باشد. این سؤال که آیا شی مفروض یک میز است می‌تواند به بحث درباره خواص خارجی و کاربردهای شی یا به یک تعریف واژه‌نامه‌ای منجر شود (پیرس، ۱۳۸۲، ۱۵۴).

بدین ترتیب پیرس به واسطه نماد، اندیشه را مرتبط با واقعیت خارجی و ملموس آن در نظر می‌گیرد، برای اندیشه محتوایی عینی قائل شده و آن را به جنبه‌های عملی و کاربردی مرتبط می‌سازد. در مقاله دوم پیرس اصلی را مطرح می‌سازد که بعداً به اصل پراگماتیک مشهور شد. این اصل به طور خلاصه بیان می‌کند که «بررسی اثرات و نتایج مفاهیم در دسترس ما، راه درست درک آنهاست» (Godfrey-Smith, 2015: 4; Noddings, 1995: 23). از این رو دانستن معنای یک فکر و یا یک عبارت برابر با دانستن آثار حسی یا نتایج عملی آن است. علاوه بر این دیوئی بیان می‌کند که «از دید پیرس عمل نوعی میانجی است» (Dewey, 1998, VI: 4). یعنی عمل وسیله پیدایش مفاهیم و تغییر آن عامل تغییر مفاهیم است. این قبیل تحلیل‌ها و بیانات حاکی از خادمیت جنبه‌های نظری در برابر عمل و وابسته بودن آن به تجربه است. در کنار رابطه اندیشه و عمل، پیرس درباره ارتباط عقیده و عمل نیز بحث می‌کند اما منظور پیرس از عقیده یا باور با آنچه که ما عقیده می‌دانیم و غالباً منظورمان هر نظر و اندیشه‌ای است، کاملاً متفاوت است؛ چرا که پیرس در دیدگاه خود بر پیوند بین عقیده و عمل تأکید دارد. چنانچه می‌گوید:

احساس عقیده کم و بیش نشانی مطمئن از استقرار عادت در سرشت ماست که اعمال ما را تعیین می‌کند و عقاید گوناگون به وسیله شیوه‌های گوناگون عملی که از آن عقاید برمی‌خیزند، تشخیص داده می‌شوند (Peirce, 1998, V5:230,255).

به طور مختصر در دیدگاه پیرس از یک سو سعی بر بررسی آثار و پیامدهای اندیشه، تصور و مفهوم است و از سوی دیگر عمل نوعی واسطه محسوب شده و اندیشه در هر موردی بر عمل تکیه دارد. علی‌رغم توجه به جنبه نظری، آنچه که در این دیدگاه بیشترین اهمیت را دارد همان عمل است؛ چرا که ذات و ماهیت عقاید جهت‌دهنده و هدایت‌کننده همان «استقرار عادت عملی» است.

۴. روش‌شناسی پیرس (روش‌ها، مبانی و تأثیر بر رویکردها و روش‌های پژوهش)

چنانچه پیشتر اشاره شده، در ارتباط با پژوهش حاضر بیشترین مباحث و گفته‌های پیرس در خصوص روش و روش‌شناسی، در دو مقاله «تثبیت عقیده» و «چگونه تصوراتمان را واضح سازیم» مطرح شده است. البته آنچه را که وی در این راستا بیان می‌کند - چنانچه بیان خواهد شد - با مباحث منطقی‌اش در زمینه فن خطابه نظری و مقولات سه‌گانه و همچنین انواع استدلال مرتبط است. روش‌های قابل استخراج از فلسفه و دیدگاه پیرس شامل موارد ذیل است:

۱.۴ روش پراگماتیک (پراگماتیک به مثابه روش پراگماتیسم)

همانگونه که قبلاً ذکر شد پراگماتیسم روشی است که هدف آن روشن‌سازی تصورات (Ideas clear) (معنا، حقیقت و واقعیت) است. به منظور وضوح و روشن‌سازی تصورات (Ideas clear) و افکارمان درباره یک موضوع باید دید که آن موضوع حاوی چه نتایج عملی متصور می‌تواند باشد. چنانچه پیرس معتقد است «تصور ما از هر چیز تصور ما از آثار محسوس آن است» (Peirce, 1998, V5: 258). پیرس در مقاله «چگونه تصوراتمان را واضح سازیم» نیز دریافتن معنای یک مفهوم را منوط به درک اثرات عملی شیء مورد تصور دانسته، چنانچه می‌گوید:

برای تبیین یک مفهوم معقول، انسان باید در نظر آورد که چه پیامدهای عملی، بالضروره از صدق آن مفهوم ناشی خواهد شد، سپس کل این پیامدها، کل معنای آن مفهوم خواهد بود (Peirce, 1998, V5: 6).

از این رو پیرس وضوح تصورات (Ideas clear) یا معناداری را در گرو برخوردارگی از نتایج عملی یا تأثیراتی که از آنها انتظار داریم، می‌داند. در واقع وضوح (clear) یک اندیشه

یا پی بردن به محتوای یک فکر و نظر تنها بر اساس تشخیص آثار حسی و عملی آن در جهان خارج امکانپذیر است. بر این اساس، در این اصل که همان اصل پراگماتیک است و پیرس آن را وسیله‌ای برای فهم معنی قرار می‌دهد، لزومی بر تحقق عملی شرایط برای فهم معناداری نیست. مثلاً برای فهماندن معنای «نرمی» و «سختی»، بدون آنکه از فرد بخواهیم عملاً کاری انجام دهد، می‌توان با ایجاد این تصور در ذهن او، توضیح داد که اگر او عملی در رابطه با شی‌ای که «نرم» یا «سخت» بیان شده انجام دهد، در نهایت یک تجربه خاص (انعطاف‌پذیر یا غیرقابل انعطاف دانستن شی) خواهد داشت. با نظر به اینکه پیرس در بیان دیدگاهش پراگماتیسم را به عنوان «روشی برای اظهار معانی اما نه [معنای] تمام اندیشه‌ها، بلکه فقط آنچه که آن‌ها را مفاهیم معقول می‌نامد»، بیان می‌کند (Peirce, 1998, V5: 318)، و با توجه به این امر که معنی در این دیدگاه در پرتو اصل پراگماتیک دریافت می‌شود، می‌توان گفت که پراگماتیسم برای تبیین معنا یک روش پراگماتیک ارائه می‌دهد.

مطلب اخیر حاوی نکته‌ای دیگر نیز می‌باشد و آن اینکه روش اظهار معانی یا همان روش پراگماتیک تنها برای مفاهیم معقول قابل کاربرد است که این امر خود بیانگر انحصار آثار حسی و نتایج عملی در قلمرو مفاهیم معقول است. منظور پیرس از مفاهیم معقول، مقولات سه‌گانه فلسفی اولیت، ثانویت و ثالثیت است.

مقوله اول مفهومی است که ناظر بر هستی یا موجودیتی مستقل از هر چیز دیگر است، دومی بیانگر مفهومی است از نسبی بودن و از واکنش چیزی نسبت به چیز دیگر، و مقوله سوم، مفهوم وساطت است که مقوله اولیت و ثانویت را به هم ربط می‌دهد (Peirce, 1998, V6: 25).

مقوله اول یا همان معقول اول بیشتر به جنبه کیفی اشیاء و احساسات محض انسان مربوط می‌شود مانند نرمی، سختی و احساس غم. مقوله دوم بیشتر مرتبط به امور واقع، زندگی انسان و تجارب اوست مانند افتادن شی‌ای که به زمین پرتاب شده است، و مقوله سوم با قوانین اشیاء سر و کار دارد. مثلاً گرم شدن لاستیک‌ها و سطح جاده بر اثر ترمز خودرو، که در واقع تبدیل انرژی جنبشی خودرو به انرژی درونی لاستیک‌ها و سطح جاده است.

بنابر مطالب مذکور پیرس تنها مفاهیم معقول را معنی‌دار می‌داند و معتقد است که هیچ مفهوم یا قضیه‌ای به طور مجرد قابل تعریف نیست بلکه با بیان موارد کاربردی و عملی‌اش هویت می‌یابد. بنابراین آنچه که فاقد تأثیر حسی و نتایج عملی است و همچنین شی‌فی

نفسه و مطلقاً غیر قابل شناخت فاقد معنی هستند (پیرس، ۱۳۸۲: ۱۵۴). البته همانگونه که در اصل پراگماتیک بیان شد، معنای یک مفهوم زمانی فهمیده می‌شود که کلیه آثار حسی و پیامدهای عملی مورد توجه قرار گیرد و تنها به موارد خاص محدود نشود. بر همین اساس است که گفته می‌شود معنی در نظر پیرس، متضمن آینده و امر کلی است (Dewey, 1980: 73).

روش پراگماتیک	دید کل‌نگرانه و متخصیص‌بودن در موارد خاص	آثار محسوس	معقول اول	دارای معنی	مفاهیم
		آثار و پیامدها	معقول ثانی		
		آثار و پیامدها	معقول ثالث		
فاقد تأثیر حسی و نتایج عملی				فاقد معنی	دانستنی‌های صرف
شیء فی‌نفسه و مطلقاً غیرقابل شناخت					

شکل ۱. مفاهیم دارای معنی، موارد فاقد معنی و دامنه شمول روش پراگماتیک (منبع: نگارندگان)

بنابر آنچه که گذشت معناداری در پراگماتیسم پیرس در پرتو اصل پراگماتیک؛ یعنی برخوردار از آثار محسوس و پیامدهای عملی قابل تبیین است. از این رو روش پراگماتیک که برآمده از این اصل است مبتنی بر چنین مبنایی است. البته مبنای «آثار محسوس و پیامدهای عملی» گزینشی خودسرانه و بی‌قاعده نیست؛ چرا که پیرس مفهوم «پیامد» را دارای مبنایی منطقی دانسته و آن را بر ساخته تفسیر عقلانی نشانه‌ها می‌داند (Peirce, 1998, V5: 323). نشانه‌شناسی (Semiotic) پیرس در یک رابطه سه ضلعی طرح می‌شود که در یک ضلع آن نشانه (sign)، ضلع دیگر آن موضوعی که بر آن نشانه دلالت می‌کند (object) و در ضلع سوم تفسیرکننده (interpreter) قرار دارد. از آنجایی که از دید پیرس حیات علم و اندیشه همان حیات منظوی نشانه‌هاست (Peirce, 1932, V2: 220)، می‌توان گفت که فرایند معناسازی در تمامی اندیشه‌ها، معرفت و تعاملات انسان با وساطت نشانه‌ها یعنی ارتباط بین این سه عنصر صورت می‌گیرد، و بر اساس همین نقش ویژه و

گسترده‌گی دامنه شمول نشانه‌شناسی است که نشانه‌شناسی به عنوان مبنای اساسی برخی از اندیشه‌های پیرس مطرح می‌گردد.

از بیانات پیرس در حوزه روش پراگماتیک به نظر می‌رسد که این روش نوعی تحلیل مفهومی است. اگر چه برخی پژوهش‌ها با مقایسه دیدگاه پیرس و تحلیل زبانی ویتگنشتاین، به این نتیجه دست یافتند که «بازی‌های زبانی ویتگنشتاین به نشانه‌شناسی پیرس نزدیک می‌شود» (Gorlee, 1989: 69) و برخی دیگر نشان دادند که «ابن دیدگاه ویتگنشتاین که معنای یک کلمه به وسیله کاربرد آن تعیین می‌شود، با اصل پراگماتیسم نامتناقض است» (Sowa, 1999: 22). و یا اینکه «پیرس همچون ویتگنشتاین تشخیص داد که عادات باید در مرکز معانی قرار گیرند و این همان چیزی است که اصل پراگماتیکش می‌گوید» (Zhok, 2014: 121). اما نمی‌توان با صراحت بیان داشت که ویتگنشتاین متأثر از اندیشه‌های پیرس بوده است. در رابطه با سهم روش پراگماتیک پیرس بر رویکردها و روش‌های پژوهش، می‌توان گفت تأثیر این روش بر رویکرد پوزیتیویسم منطقی مشهود است که به دلیل قرابت بیشتر این دیدگاه با روش علمی، در ذیل مباحث روش علمی از آن سخن به میان می‌آید.

۲.۴ روش دستیابی به مقولات فلسفی

پیرس برای دستیابی به مقولات سه‌گانه اولیت، ثانویت و ثالثیت روش‌هایی را مطرح می‌سازد: اولین روش، دریافتن آنچه که هست یا آنچه که می‌باشد، است آن هم با وحدت بخشیدن به کثرت ادراکات حسی از طریق تجزیه و تحلیل گزاره‌ها. روش دوم استدلالی از پدیدارشناسی است که در هر زمانی و با هر روشی به وسیله ذهن، انواع عناصر جهانی را در هر پدیده یا هر شی موجودی بررسی و معین می‌کند. و سومین و آسان‌ترین روش به منظور فراهم آوردن دکترین مقولات پیرس همان متمرکز شدن بر روی مقوله سوم است که خود متکی بر منطق ارتباطات است. این روش نیز توسط پیرس به عنوان بخشی از پدیدارشناسی بحث شده است (Misak, 2006: 20-21).

با توجه به اینکه فلسفه پیرس مبتنی بر تشخیص مقولات سه‌گانه فلسفی اولیت، ثانویت و ثالثیت است و با عنایت به اینکه این مقولات صرفاً به صورت پیشینی استنباط نمی‌شود بلکه تجربه اعم از تجربه حسی و نفسانی نیز در پیدایش آن‌ها نقش اساسی دارد، مبنای روش دستیابی به مقولات «تلفیقی از مفاهیم فطری و تجربی» است. از این رو روش دستیابی به مقولات فلسفی به تبع چنین مبنایی نه صرفاً روشی پیشینی و محض بلکه پسینی و تجربی نیز

هست. علاوه بر این از آنجایی که عناصر سه‌گانه فرایند نشانه‌شناختی در چارچوب مقولات فلسفی سه‌گانه قابل درک است، روش دستیابی به مقولات در پیوند با نشانه‌شناسی قابل طرح است. وجود چنین پیوندی با بیاناتی از پیرس از قبیل اینکه «نشانه‌ها شرط امکان ارتباط و معرفت‌اند» - چنانچه در بحث از مبانی روش پراگماتیک مطرح شد - و اینکه «تمام عالم سرشار از نشانه‌هاست و شاید صرفاً از نشانه‌های مختلف تشکیل شده باشد» (Peirce, 1998, V5: 302)، بیشتر قابلیت درک و توجیه می‌یابد. این امر حتی در مقوله اول که در آن ارتباط بین اشیاء هیچ نقشی ندارد نیز صدق می‌کند. اما در این میان روش سوم دستیابی به مقولات که دستیابی به مقوله ثالثیت است، به دلیل اتکایی که بر منطق ارتباطات دارد، ارتباط محسوس‌تری با نشانه‌شناسی دارد.

در خصوص سهم این روش بر رویکردها و روش‌های پژوهش، باید گفت که پیرس در نخستین روش دستیابی به مقولات با در نظر گرفتن امور «واحد» یعنی بدون لحاظ کردن عناصر و اجزاء و روابط میان اشیاء، بر مواجهه مستقیم با خود امور تأکید دارد و چنین مواجهه‌ای یادآور نگرش پدیدارشناسانه هوسرل است که از طریق «نگرش یا شهود ذات» (Wesen schau) ممکن می‌گردد. پیرس در دستیابی به مقولات ثانویت و ثالثیت نیز به دنبال فهم پیچیدگی‌های نهفته در پدیدارهاست و روش‌های مرتبط با پدیدارشناسی را مطرح می‌کند، که چنین امری با توجه به رابطه ویژه این سه مقوله که «اولیت فقط دربردارنده خود است و ثانویت شامل اولیت و ثالثیت شامل اولیت و ثانویت است» (کاپلستون، ۱۳۸۸، ۳۵۳ - ۳۵۲)، به خوبی قابل توجیه است. بنابراین پیرس علاوه بر روش پراگماتیک که تحلیلی مفهومی است، با لحاظ کردن پدیدارشناسی در دستیابی به مقولات اولیت، ثانویت و ثالثیت، در عرصه این روش همچون روش پیشین از پیشگامان به شمار می‌آید. این دو روش که به فهم و توصیف پدیدارها مربوط می‌شوند، از لحاظ دسته‌بندی روش‌های پژوهش در حیطه روش‌های کیفی قرار دارند.

۳.۴ روش‌های تثبیت عقیده

پیرس در مقاله «تثبیت عقیده»، از چهار روش تثبیت عقیده نام می‌برد. وی با مردود دانستن سه روش قدیمی تثبیت عقیده، روش علمی را در مقابل این روش‌ها بیان می‌کند و به جانب‌داری از آن می‌پردازد.

۱.۳.۴ روش دلبستگی جزم‌آلود

«در روش جزمی که روش بسیاری از مردم است، فرد پابرجایی و ثابت قدم ماندن خود را به حقیقت حفظ می‌کند و معتقد است که این حقیقت برایش برترین حقیقت است» (Peirce, 1998, V5: 234). در این روش که پذیرش نسنجیده باورها و پایبندی شدید به آنها ویژگی بارز آن است، تمام تلاش فرد صرف اموری می‌شود که به عقیده مورد نظرش منجر می‌شود و یا باعث می‌شود که آن عقیده حفظ گردد. «دارنده این روش نمی‌خواهد روشش معقول باشد و غالباً با اهانت، از ضعف و فریبندگی عقل انسان صحبت می‌کند. بنابراین تنها هنگامی که سرحال و خشنود است به خود اجازه تفکر می‌دهد» (Peirce, 1998, V5, 235). در این روش هر چند افراد به دلیل دلبستگی‌هایی که به باورهایشان دارند سعی می‌کنند محکم و قاطعانه در برابر هر عقیده‌ای که به وسیله شک تهدید می‌شود، وفادار بمانند، اما به عقیده پیرس «این روش نمی‌تواند پایه خود را در عمل حفظ کند؛ چرا که انگیزه اجتماعی علیه آن است» (Ibid). بنابراین این روش در مواجهه با باورهای همگانی متزلزل شده و دچار شک می‌گردد.

۲.۳.۴ روش سلطه‌گرا

بنابر عقیده پیرس:

با جایگزین شدن اراده دولت به جای اراده افراد، شکلی از روش به نام روش سلطه‌گرا پدیدار می‌شود که در آن، ایجاد مؤسساتی برخوردار از آموزه‌های تصحیحی به منظور القای مداوم آن آموزه‌ها به جوانان، شست‌وشوی مغزی، شناسایی مجرمین عقاید ممنوع و مجازات آنها و ... وسایل بسیار مؤثری برای استقرار عقیده در یک کشور به شمار می‌آیند (Peirce, 1998, V5: 235-236).

بنابراین رویه اصلی در این روش کنترل شدید، اعمال خشونت و شدیدترین بی‌رحمی‌هاست و تنها دلیل نهادِ دارای قدرت جهت اعمال این قساوت‌ها، حفظ منافع است. «این روش همیشه بر انبوهی از مردم حکومت می‌کند و افرادی که اشکال مختلف قدرت سازماندهی شده را در دولت اداره می‌کنند، هرگز متقاعد نمی‌شوند که استدلال پرخطر نباید با برخی روش‌ها سرکوب شود» (Ibid: 245). در واقع حامیان چنین قدرت‌هایی پیوسته سعی دارند که مانع از دستیابی مردم به هر گونه باور مخالف شوند. به نظر پیرس

این روش به مراتب از روش جزمی بهتر است چنانچه می‌گوید «موفقیت این روش در مقایسه با روش جزمی بیشتر است و ما باید برتری اخلاقی و روانی این روش را نسبت به روش جزمی بپذیریم» (Ibid: 236). علی‌رغم این برتری، این روش نیز «در عمل نمی‌تواند خود را ثابت نگه دارد» (Shook & Margolis, 2006: 21) چرا که «با افزایش درک افراد و از طریق سوابق و منابع تاریخی در آن‌ها شک ایجاد می‌شود» (Peirce, 1998, V5: 238). در حقیقت در این روش علی‌رغم کنترل شدید و وادار ساختن افراد به پذیرش آموزش‌های رسمی، عقاید سازمان‌نیافته نخستین جرقه‌های تهدید علیه ثبات حاکم را فراهم می‌آورد و افراد به تدریج در اثر بررسی تمایزات اجتماعی و تاریخی و بیداری درونی حاصل در اثر این بررسی دچار شک می‌گردند.

۳.۳.۴ روش پیشینی

این روش:

از مزایای طبیعی تحقیق توسط انسان‌هایی که با یکدیگر به بحث می‌پردازند و مسائل را از زوایای گوناگون بررسی می‌کنند، برخوردار است. نمونه‌های این روش در تاریخ فلسفه مابعدالطبیعی یافت می‌شوند که در آن عقاید، در نتیجه صورتبندی آنچه با عقل در توافق است، شکل می‌گیرند (شفلر، ۱۳۶۶: ۸۲).

از این رو این روش را می‌توان در کار اندیشمندان و فلاسفه‌ای مشاهده کرد که عقل را محور قرار داده و بر اساس اصول آن به پیش می‌روند. به عقیده پیرس:

هر چند که این روش به دلیل نتیجه‌گیری‌های راحت‌تر برجسته شده و از نظر عقلی خیلی معقول‌تر و قابل احترام‌تر از دو روش قبلی است، اما به همان اندازه ناموفق است؛ چرا که این روش به دلیل ماهیتش با هر چه که عقیده متمایل به آن است، تطبیق پیدا می‌کند و از این رو از تحقیق چیزی شبیه به گسترش ذوقیات می‌سازد (Peirce, 1998, V5: 241, 245).

در واقع روش پیشینی اگر چه پذیرش عقاید را در زمینه‌ای که مبتنی بر استدلال هستند، دربر می‌گیرد اما در این روش آنچه که برای فرد بهترین محسوب می‌شود بستگی به سلیقه شخصی او دارد و همین امر مانع از دستیابی به حقیقتی می‌گردد که مورد وفاق همه باشد. به عقیده پیرس «هنگامی که به گوناگونی سلیقه‌ها بیندیشیم و دریابیم که عقاید توسط

عملکرد چنین علت‌های تصادفی شکل گرفته‌اند، نمی‌توانیم مانع پیدایش شک‌های واقعی در درون خود شویم» (شفلر، ۱۳۶۶: ۸۲). بنابراین این روش که روشی سوپزکتیو و حاصل تلاش فردی است، همچون دو روش پیشین در نهایت دچار شک می‌گردد.

۴.۳.۴ روش علمی

در نزد پیرس علم از ارزش والایی برخوردار است. پیرس از علم به عنوان:

نوعی زندگی یا چیزی زنده یاد می‌کند؛ شیوه‌ای از زندگی که تنها هدف آن یافتن حقیقت واقعی است و تحقق چنین هدفی با یک روش درست و توسط جامعه محققان، آن هم با داشتن زمان و تجهیزات امکان‌پذیر می‌گردد (Shook & Margolis, 2006: 14)

این روش که همان روش علمی است، پیرس آن را در برابر دیگر روش‌های تثبیت عقیده قرار می‌دهد. پیرس ضمن اینکه سه روش نخست را دارای امتیازاتی می‌داند، با برشمردن ویژگی‌هایی برای روش علمی آن را در جایگاهی برتر و بالاتر از سه روش نخست می‌بیند. پیرس این ویژگی‌ها و جنبه‌های منحصر به فرد را چنین بیان می‌کند:

در این روش هیچ دلیل مثبتی برای شکی که توسط انگیزه اجتماعی به وجود آمده، وجود ندارد. همه مردم روش علمی را در مورد بسیاری چیزها بکار می‌بندند و تنها هنگامی که نمی‌دانند چگونه آن را بکار گیرند، از آن استفاده نمی‌کنند. تجربه این روش ما را به شک کردن درباره آن نکشانده، در حالی که عملکرد سایر روش‌ها ما را به شک کردن درباره اشیاء می‌کشاند. همچنین انسان همیشه می‌خواهد عقایدش با واقعیات تطبیق کند و هیچ دلیلی وجود ندارد که سه روش اول به چنین نتیجه‌ای منجر شود. علاوه بر این از میان چهار روش مطرح شده، روش علمی تنها روشی است که تمایز راه صحیح از خطا را نشان می‌دهد (Peirce, 1998, V5:243-244, 246) و در واقع از فرایند خودتصحیحی یا تصحیح خودکار برخوردار است.

۵. فرایند روش علمی

منظور پیرس از روش علمی همان روش تحقیق علمی است. این تحقیق و پژوهش چنانچه خود می‌گوید «کوششی است که با شک آغاز می‌شود و با پایان یافتن شک و دستیابی به

حالت عقیده پایان می‌یابد» (Ibid: 231-232). از این رو از دید وی تحقیق کوششی است برای غلبه بر شک و دستیابی به عقیده. پیرس در تعریف این نقطه آغاز و فرجام پژوهش بیان می‌کند که «شک حالتی ناراحت و ناراضی است که ما می‌کوشیم خود را از قید آن رها کرده و به حالت عقیده برسیم، در حالی که عقیده حالتی آرام و رضایت‌بخش است که نمی‌خواهیم آن را از دست داده یا به عقیده دیگر تغییر دهیم» (Ibid: 230). لازم به ذکر است هر چند پیرس مدعی است که ما نمی‌خواهیم عقیده را از دست داده و یا به عقیده دیگر تغییر دهیم، اما این بدان معنا نیست که وی در روش علمی ادعای کسب یقین را دارد بلکه این روش پذیرای تغییر و تحول نیز هست.

در دیدگاه پیرس آنچه فرایند گذر از شک به عقیده را محقق می‌سازد همان «عمل» است. چنانچه در یک تعریفی از پراگماتیسم بیان شده که:

پراگماتیسم می‌تواند به عنوان یک مواجهه با واقعیت، از طریق عمل به مثابه منبع اصلی شک در نظر گرفته شود، که به نوبه خود کنجکاوی علمی را سیراب کرده و تبدیل به نیروی محرکه‌ای برای تحقیق می‌شود تا آن شک را برطرف کند (Kalolo, 2015: 156).

شک و عدم یقین در نگاه پیرس بیانگر پیدایش یک مسئله است. او شک را «تنها محرک بی‌واسطه تحقیق» می‌داند (Peirce, 1998, V5: 232) و در فلسفه‌اش از سه نوع شک سخن به میان می‌آورد. از دید پیرس گاه «انسان‌ها ممکن است به خاطر لذت‌های تحقیق به جست‌وجوی شک برخیزند» (شفلر، ۱۳۶۶: ۸۹). گاه شک از نوع «شک وانمود شده» (feigned besitancy) است که پیرس معتقد است که «این نوع شک، چه به خاطر سرگرمی صرف وانمود شود و چه همراه با هدفی عالی باشد، نقش بزرگی در ایجاد تحقیق علمی دارد» (Peirce, 1998, V5: 253). علی‌رغم نقش انکارناپذیر این دو نوع شک در ایجاد پژوهش، شک مورد تأکید پیرس، «شک زنده و واقعی» (real and living doubt) است چنانچه می‌گوید «باید شکی زنده و واقعی وجود داشته باشد و بدون آن تمام بحث بیهوده و بی‌اساس است» (Ibid: 232). منظور پیرس از شک زنده و واقعی، شکی است که در برخورد با محیط و در ضمن تجربه پدید می‌آید؛ یعنی هنگامی که با یک پدیده‌ای مجهول و یا اعتقادی که با عقاید ما در تضاد است مواجه می‌شویم، کنجکاوی ما تحریک شده و ما را به تحقیق به منظور کشف علت و یا یافتن عقیده مستدل‌تر سوق می‌دهد.

مقبولیت این سه نوع شک نزد پیرس به دلیل نقش پیش‌فرض‌هاست؛ عاملی که از موارد اختلاف پیرس با دکارت به شمار می‌آید. «در حالی که دکارت به همه اندیشه و پیشینه

فکری خود به دیده شک می‌نگریست، پیرس بر این نظر است که پیش‌فرض‌های فرد نقش مهمی در جریان تحقیق دارد» (Jacobs, 2006: 168). این پیش‌فرض‌ها که در واقع همان گزاره‌های کبرای قضایای قیاسی هستند که به تدریج جای آن‌ها را گرفته‌اند، ممکن است که در انجام پژوهش ذکری از آن‌ها به میان نیاید اما به نحو چشمگیری در فرایند تحقیق اثرگذار است. این پیش‌فرض‌ها همان افکار، عقاید و باورهای اولیه ما نسبت به سه مقوله هستی، انسان و ارزش‌ها هستند.

به منظور «استقرار یا دستیابی به عقیده که تنها هدف تحقیق است» (Peirce, 1998, V5: 232) پیرس سه مرحله را در روش علمی مطرح می‌کند. این سه مرحله تحقیق عبارتند از: حدس، قیاس و استقراء.

۱.۵ حدس

پیرس بیان می‌کند که «برای (Abduction) نام خودمانی‌تری وجود دارد که همان حدس است» (Bergman & Paavola, 2003: 17). این مرحله اولین مرحله استدلال علمی است که فرایند شکل‌گیری یک فرضیه می‌باشد. چنانچه پیرس می‌گوید «حدس ما را متعهد به انجام هیچ چیزی نمی‌کند بلکه صرفاً فرضیه‌ای به وجود می‌آورد تا مکتوب شود و بتوان آن را در محک آزمایش قرار داد» (Peirce, 1998, V5: 420). در واقع حدس نوعی پیش‌گویی است؛ یعنی فرضیه‌ای بر مبنای واقعیات مشهود بنا کرده و نتیجه می‌گیریم که اگر این فرضیه درست باشد چه پیش می‌آید. سپس می‌توانیم این پیش‌گویی را مورد آزمون قرار دهیم. اهمیت و نقش ویژه حدس در تثبیت عقیده است؛ چرا که:

اصل و اساس در تثبیت عقاید، کارایی حدس است تا یک طرحی را در یک پدیده حیرت‌آور جست‌وجو کند و یک فرضیه محتمل و قابل قبول را پیشنهاد دهد (Chong, 2006: 5).

البته این فرضیه پیشنهادی به شدت متأثر از پیش‌فرض‌هاست. در واقع پیش‌فرض‌های محقق است که یک فرضیه را بر فرضیه دیگر محتمل‌تر می‌داند. پس اگر مفروضات پژوهشگر را از صحنه خارج کنیم، فرضیه او مانند چکی بی‌محل با از دست دادن پشتوانه خود، اعتبار خود را هم از دست خواهد داد. در دیدگاه پیرس:

حدس به دنبال جست‌وجوی یک نظریه است و هر چند که توسط احساسی که در یک نظریه مورد نیاز است تا حقایق شگفت‌انگیز را توضیح دهد، برانگیخته می‌شود اما

شروعش از واقعیات است آن هم بدون اینکه در آغاز هیچگونه اصول نظری خاصی در دیدگاه داشته باشد (Peirce, 1998, V7: 137).

بنابراین از وجود همین واقعیات که باعث خطوط فرضیه به ذهن می‌شود، می‌توان دریافت که مبدأ و نقطه شروع روش علمی پذیرش «نظریه واقعیت» است. پیرس در رابطه با این نظریه بیان می‌کند که:

اموری واقعی وجود دارند که چند و چون آنها کاملاً مستقل از عقاید ما است و این امور به پیروی از قواعد منطقی، برحسب ما تأثیر می‌گذارند. با وجود تنوع احساسات انسان، می‌توان با بهره‌گیری از قواعد ارتسام با یقین استدلالی دانست که اشیاء چگونه واقعی و حقیقی هستند (Ibid, V5: 243).

لازم به ذکر است که این نظریه، نظریه‌ای است که در دیدگاه پیرس به هیچ وجه سؤال از صدق و کذبش مورد اعتنا نیست و حتی پرسش در این باره امری بی‌هوده و نارواست.

۲.۵ قیاس

بنابر نظر پیرس «قیاس به طور انحصاری به وضعیت ایده‌آل امور مرتبط می‌شود و فرضیه است که یک چنین وضعیت ایده‌آلی را از امور ارائه می‌دهد» (Ibid, V7: 124). برای او قیاس یک شرط ضروری است اما شرط کافی دانش نیست. از طرف دیگر قیاس می‌تواند برای یک مسئله خوب تعریف شده و نه یک مسئله ناقص و سخت تعریف شده به تنهایی بکار برده شود. «هنگامی که نتیجه مقوله‌های حدس و فرضیه مقدم به خوبی تعریف شده باشد، می‌تواند برای ایجاد استدلال قیاسی بکار روند» (Chong, 2006: 15). این مرحله از پژوهش که در آن پژوهشگر با استدلال، تعمیم و روشن ساختن رابطه فرضیه‌ها سر و کار دارد، از دید پیرس بر دو نوع است؛ استنتاجی و برهانی.

قیاس استنتاجی استدلال‌هایی هستند که با آن تمام فرعیات و اکثریت آنچه که قضیه نامیده می‌شود، نتیجه‌گیری می‌شود و قیاس برهانی استدلال‌هایی هستند که با آن اکثر قضایا نتیجه‌گیری می‌شود (Peirce, 1998, V7: 124).

۳.۵ استقراء

استقراء آخرین مرحله روش علمی است.

شروع استقراء از یک فرضیه است، آن هم بدون اینکه در ابتدا هیچ واقعیت خاصی در دیدگاه داشته باشد. البته استقراء نیاز به واقعیت را به منظور حمایت از نظریه احساس می‌کند. این استدلال چیزی اضافه نمی‌کند بلکه در بیشتر موارد ارزش یک نسبت را تصحیح می‌کند و یا فرضیه‌ای را که قبلاً به عنوان احتمال در نظر گرفته شده، اندکی تغییر می‌دهد (Ibid: 136-137).

منظور پیرس از استدلال استقرائی چنانچه خود می‌گوید «جریانی از تحقیق تجربی است» (Peirce, 1998, V5: 168) یعنی مشاهده، آزمایش و آزمون فرضیه. وی در بحث از استقراء از سه نوع استقراء سخن به میان می‌آورد:

نوع اول استقراء جایی است که ارزش یک نسبت را معین می‌کنیم و به طور اخلاقی اطمینان می‌دهیم که در مسیر طولانی هر مسئله به آن نسبت نزدیک شویم. نوع دوم دربردارنده آن مواردی است که چنانچه روش استقراء در آن موارد پافشاری کند، مطمئناً در طول زمان هر خطائی را تصحیح می‌کند. این نوع استقراء ممکن است به کمیت مرتبط باشد اما یک استقراء کمی نیست. نوع سوم استقراء در جایی است که از یک جمعی که نمی‌تواند به عنوان یک مجموعه در نظر گرفته شود، یک نمونه‌ای را به قید قرعه انتخاب می‌کنیم. در جایی که احتمال ورود پیدا نمی‌کند. جایی که ما می‌توانیم تمایز بین کم و زیاد را ترسیم کنیم و بالاخره جایی که می‌توانیم انتظار داشته باشیم که هر خطائی ما را به کدام نمونه‌گیری سوق می‌دهد (Ibid, V7: 126-137).

این انواع سه‌گانه استقراء چنانچه در ماهیت استدلال استقرایی است، از موارد جزئی اصلی کلی را استخراج می‌کند و به نتایجی احتمالی که همیشه قطعی و حتمی نیست، می‌انجامد.

سه مرحله مذکور چنانچه اشاره شد بیانگر استدلال‌های سه‌گانه در دیدگاه پیرس است.

به عقیده پیرس:

یک استدلال‌کننده باید حدس، قیاس و استقراء را با هم بکار برد تا به یک تحقیق جامع دست پیدا کند. حدس و قیاس ادراک مفهومی پدیده هستند و استقراء یک

تحقیق کمی است. به طور خلاصه حدس خلق می‌کند، قیاس تفسیر می‌کند و استقراء درستی و نادرستی امری را معلوم می‌کند (Chong, 2006: 23).

پیرس گاهی به صراحت در مقالاتش «روش» را در معنای «استدلال» بکار می‌برد، چنانچه در مواردی به جای «روش علمی»، اصطلاح «استدلال علمی» را بکار برده است (Peirce, 1998, V7: 132, 136). از این رو از استدلال‌های سه‌گانه موجود در روش علمی؛ حدس، قیاس و استقراء می‌توان به روش‌های حدسی، قیاسی و استقرائی نیز تعبیر نمود. این روش علاوه بر در بر داشتن اموری چون درک مفهومی و تفسیر که از مشخصات تحقیقات کیفی است، به دلیل رویکرد تجربی‌اش به پژوهش، تحقیقات کمی را نیز به حوزه فلسفه پیرس وارد ساخته است. از این رو در تبیین هر چه دقیق‌تر روش علمی باید این روش را روش‌شناسی‌ای تلفیقی به شمار آورد.

چنانچه ذکر شد پیرس نقطه فرجام پژوهش را «دستیابی به عقیده» می‌دانست. بر اساس گفته او، «افراد و به ویژه افراد علمی در هر حال در جست‌وجوی عقیده هستند و در عمل، جست‌وجو برای حقیقت، جست‌وجو برای عقیده است» (Panesa, 1996: 164). از این رو در نظر پیرس تلاش در جهت دستیابی به حقیقت تنها در پرتو پژوهش و بکارگیری روش علمی حاصل می‌شود. وی این مطلب را در مقاله «چگونه تصوراتمان را واضح‌سازیم» با صراحت بیشتری بیان کرده و می‌گوید «حقیقت عقیده‌ای است که مقدر است توسط تمام کسانی که تحقیق می‌کنند، مورد توافق قرار گیرد و شی‌ای که توسط این عقیده ارائه می‌گردد، واقعیت است» (Peirce, 1998, V5: 268). در این دیدگاه، ضمن اینکه پیرس حقیقت را عقیده‌ای می‌داند که بر سر آن توافق حاصل شده باشد، از نخستین دیدگاه‌های خود در رابطه با حقیقت را بیان می‌دارد که بر اساس آن، حقیقت را «مطابقت یک عقیده با واقعیت» می‌داند که به فرد، زمان و محیط وابسته نیست. اما در نهایت از نظر او «حقیقت حد مطلق است که با تحقیق علمی تنها می‌توان به آن نزدیک شد» (Panesa, 1996: 164, 166). بنابراین براساس دیدگاه اخیر حقیقت به عنوان هدف نهایی پیوسته برای انسان مجهول است اما هر پژوهشی که انجام شود می‌تواند یک قدم ما را به حقیقت نزدیک‌تر کرده و گوشه‌ای از آن را بر ما مکشوف سازد. در واقع در دیدگاه پیرس حقیقت امری متحول و رو به تکامل است. پیرس اگر چه معتقد است که حقیقت باید از پذیرش همه اعضای جامعه محققان برخوردار باشد اما با این حال بیان می‌کند که: دانشمندان ممکن است در ابتدا نتایج متفاوتی بدست آورند. به نظر او هنگامی که این دانشمندان بررسی‌های خود را تکمیل کنند، نتایج به

صورت استواری با هم به سوی مرکزی مقدر حرکت می‌کند (Peirce, 1998, V5: 268). با توجه به آنچه که پیرس در «نظریه واقعیت» مطرح می‌کند، می‌توان منظور او از تکمیل بررسی را بکارگیری صحیح قواعد استدلال دانست؛ چرا که پیرس معتقد است «هرکس به اندازه کافی در بکارگیری استدلال و قواعد آن متبحر باشد به نتیجه‌ای که دیگران رسیده‌اند خواهد رسید» (Ibid: 243).

پیرس در ارتباط با تئوری شک - عقیده‌اش از تحقیق نیز همچنان اصل پراگماتیک را در نظر دارد تا به واسطه آن به محققان علمی در وضوح (clear) معنی تصورات خاصی که برای هدف تحقیق اساسی‌اند، کمک کند (Shook & Margolis, 2006: 22).

از این رو دامنه کاربرد اصل پراگماتیک به روش علمی نیز کشیده می‌شود و فرضیه‌ها همچون دیگر تصورات و مفاهیم باید به زبان عمل یا آزمون درآیند.

آنچه در بحث روش‌های تثبیت عقیده تاکنون مطرح گشت، حاکی از آن است که پیرس روش‌های تثبیت عقیده را به گونه‌ای طرح‌ریزی می‌کند تا برتری روش مورد پذیرش خود؛ یعنی روش علمی را نشان دهد. چنین قصدی چنانچه از فحوای این مباحث برمی‌آید، در رابطه به مبانی نیز مشهود است. در حالی که پیرس عقاید عرفی رایج در جامعه، اظهارات و نظریه‌های رایج صاحب‌نظران که به عنوان منابع موثق تصور می‌شود، و پذیرش حقیقت در گذشته را مبنای سه روش نخست تثبیت عقیده برشمرده و آن‌ها را با فرض واقعیت متعارض می‌داند، مبنای روش علمی را امتیاز ویژه این روش یعنی همان «تطابق با واقع» عنوان می‌کند که بیان صریح او در این زمینه آن است که «نظریه واقعیت تنها پشتوانه روش علمی است» (Peirce, 1998, V5:384). اما پیرس به تدریج از این عقیده که قطعیت باور بدست آمده ناشی از تطابق آن با واقعیت خارجی است، دست می‌کشد که دلیل وی برای رد نظریه مطابقتی صدق این است که این نظریه هیچ نتیجه و پیامدی برای اعمال آینده ندارد. بر این اساس بار دیگر «نتایج عملی» به عنوان یک مبنا در دیدگاه پیرس نقش ایفا می‌کند. اما از آنجایی که این مبنا در رابطه با صدق مطرح می‌شود، اقتضائات خاص خود را دارد. به بیان صریح‌تر در نگاه پیرس پژوهش علمی از نیل به حقیقت یا صدق عینی الهام می‌گیرد و با توجه به اینکه صدق هر گزاره توسط نتایج عملی آن سنجیده می‌شود نه در مقایسه با واقعیت خارجی، نتایج عملی به عنوان مبنایی برای این روش محسوب می‌گردد. از این رو صادق یا کاذب بودن یک اندیشه تنها در جریان آزمایش و کاربرد عملی آن و بر حسب نتایجی که از آن گرفته می‌شود، مشخص می‌گردد. همچنین چنانچه که گذشت این

حقیقت باید حاصل پژوهش و توافق عام جامعه علمی محققان باشد نه حاصل تجارب فردی. از این رو پیرس به سراغ عینیت می‌رود و از این طریق «معنا» و «صدق» را از یکدیگر متمایز می‌سازد.

بررسی رویکرد پوزیتیویسم منطقی نشان می‌دهد آنچه که پیرس در فلسفه خود بیان داشته، به گونه‌ای مورد توجه این رویکرد قرار گرفته است. توضیح مطلب آنکه مسئله اصلی پوزیتیویسم‌های منطقی، مسئله معناداری است. از دید آن‌ها یک گزاره در صورتی بامعناست که تحقیق‌پذیر باشد و منظور از تحقیق‌پذیری آن است که بتوان صدق آن را اثبات کرد. پیرس که خود از منتقدین پوزیتیویسم‌های منطقی است، پیش‌تر از آن‌ها بحث ملاک معناداری را مطرح می‌کند. از این رو بیانات او در زمینه روش اظهار معنی (اصل پراگماتیک) می‌تواند به عنوان پیش‌درآمدی برای ظهور پوزیتیویسم‌ها نیز نگریسته شود. اما آنچه که در اندیشه پوزیتیویسم‌ها صراحت دارد آن است که: گزاره‌ای که قابلیت تحقیق نداشته باشد، بی‌معناست. علی‌رغم این نظر صریح پوزیتیویسم‌ها، کاپلستون معتقد است

هر چند پوزیتیویسم‌های جدید بر آن بودند که معنای یک فرضیه تجربی را با نحوه تحقیق‌پذیری‌اش یکی بگیرند اما نمی‌خواستند بگویند که معنایش می‌تواند با روند بالفعل تحقیق‌پذیری یکی گرفته شود (کاپلستون، ۱۳۸۸: ۳۴۵).

صرف نظر از چنین نظر نامتداولی که به دنبال برقراری مشابهت بین ملاک معناداری پیرس و معناداری نزد پوزیتیویسم‌های منطقی است، آنچه مشهود است آن است که پوزیتیویسم‌ها با بهره‌گیری از دو نظریه معنا و صدق که پیرس آن‌ها را - در بحث روش علمی - از یکدیگر متمایز می‌دانست، معناداری را از دیدگاه خود که معادل تحقیق‌پذیری است، تبیین کردند.

در پایان باید گفت که فرایند روش تحقیق علمی پیرس تنها بیانی صرف از روش دستیابی به حقیقت نیست بلکه این فرایند در بر دارنده جنبه‌های مثبت بسیاری در ارتباط با تحقیق و پژوهش است. از جمله اینکه:

فرایند پژوهش پیرس که جمع بین عین و ذهن و تحقیقات کمی و کیفی است، همچون دیدگاه فلسفی‌اش اقدامی دیگر جهت حل ثنویت‌های موجود در بسیاری از دیدگاه‌هاست. همچنین آنچه برای پیرس اهمیت دارد تحقیق و جست‌وجوگری مداوم است. او در مقاله تثبیت عقیده می‌گوید که:

ما به باورهای پایدار راضی هستیم تا به شک‌ها. اگر چه دانش در ذات لغزش پذیر است و به دلیل عمر محدود نمی‌توانیم حقیقت غایی را کشف کنیم، اما ما هنوز هم عقایدمان را در نقاط مطمئن تثبیت خواهیم کرد (Peirce, 1998, V5:234).

از این رو تشویق به استراحت دادن به ذهن، بسنده کردن به حقایق علمی موجود و دنبال نکردن تحقیق بیشتر چیزی نیست که در جغرافیای علمی پیرس راه داشته باشد. چنین امری خود حاکی از بسط آراء و اندیشه‌ها و به عبارتی رونق نظریه و نظریه‌پردازی در این دیدگاه است.

در برخورد با آراء پیشینیان نیز توصیه پیرس بر در پیش گرفتن رویه‌ای متعادل است و رد کامل یا پذیرش بی‌چون و چرای عقاید آنان را به هیچ وجه جایز نمی‌داند. به گونه‌ای که بیان می‌دارد «پرهیز از پشتیبانی هر عقیده‌ای به خاطر پوسیده بودن آن، به اندازه زیانبار بودن آن عقیده غیراخلاقی است» (Ibid: 247). وی عدم پذیرش بی‌چون و چرا را به نتایج تحقیقات فعلی نیز تسری می‌دهد. با توجه به این امر که در واقع ریشه در ویژگی‌های شخصیتی او دارد، پذیرش صرف آنچه حقیقت می‌دانیم نارواست؛ بر همین اساس حقیقت در نزد پیرس امری نسبی است که تنها نزدیکی به آن ممکن است.

پیرس همچنین آفت‌هایی را که افراد ممکن است در پژوهش به آن دچار شوند و ویژگی‌هایی از پژوهش که ممکن است مورد غفلت واقع شود را مورد تأکید قرار می‌دهد. چنانچه بیان می‌کند

ما ممکن است تصور کنیم که تنها استقرار یک عقیده کافی نیست و بدین منظور نه صرفاً یک عقیده بلکه یک عقیده درست را جست‌وجو کنیم اما خیلی زود همین که به یک عقیده راسخ رسیدیم کاملاً راضی می‌شویم؛ چه آن عقیده درست باشد و چه غلط (Ibid: 232).

این عبارت ضمن اینکه بیانگر این امر است که پایان پژوهش می‌تواند یک عقیده‌ای درست یا نادرست باشد و نیز آفتی از پژوهش که رضایت دادن به نتایج اولیه حاصل از پژوهش، و پرهیز از جست‌وجوی بیشتر است را بیان می‌کند، لزوم توجه به یکی از ویژگی‌های تحقیق کمی یعنی ابطال‌پذیری را یادآور می‌شود.

۶. نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر که با هدف واکاوی روش‌شناسی چارلز ساندرس پیرس و بررسی سهم آن بر رویکردها و روش‌های پژوهش انجام شد، به تبیین روش‌های مطرح شده از سوی پیرس، مبنای این روش‌ها و تأثیر هر یک از روش‌های مذکور در پیدایش و بسط رویکردها و روش‌های پژوهش پرداخت. بنابر نتایج پژوهش پیرس به طور کلی در فلسفه خود از سه روش پراگماتیک، دستیابی به مقولات فلسفی و تثبیت عقیده سخن گفته است. مبنای روش نخست آثار محسوس و پیامدهای عملی، مبنای روش دوم تلفیقی از مفاهیم فطری و تجربی، و مبنای سه روش نخست تثبیت عقیده یعنی روش دلبستگی جزم‌آلود، سلطه‌گرا و پیشینی به ترتیب عقاید عرفی رایج در جامعه، نظریه‌های رایج صاحب‌نظران که به عنوان منابع موثق تصور می‌شود، و پذیرش حقیقت در گذشته است. پیرس برای روش علمی به عنوان برترین روش تثبیت عقیده و برخوردار از روش‌شناسی ای تلفیقی، ابتدا مبنای نظریه واقعیت و سپس آثار و نتایج عملی را عنوان می‌کند. پیرس این روش را که تنها روش نزدیکی به حقیقت دانسته متشکل از سه استدلال و به عبارتی متشکل از سه روش حدسی، قیاسی و استقرائی می‌داند. بنابر آنچه در بحث تأثیر و سهم روش‌های مورد پذیرش پیرس بر رویکردها و روش‌های پژوهش مطرح شد، مشخص گردید که روش‌های مورد پذیرش پیرس در پیدایش و بسط روش پدیدارشناسی و رویکرد پوزیتیویسم منطقی مؤثر بوده است. این رویکرد و روش که خود همچون روش‌های مورد پذیرش، برخوردار از ویژگی‌های پژوهش‌های کمی و کیفی و در ذیل این دو پژوهش قرار می‌گیرند، به خوبی بیانگر این هستند که در نگرش پیرس لزوماً هیچ یک از دو پژوهش کمی و کیفی بهتر از دیگری نیست؛ نه تحقیقات کمی به تنهایی می‌تواند خیلی خوب پاسخگوی مسائل باشند و نه تحقیقات کیفی. بلکه هر کدام از این تحقیقات ویژگی خاص خود را دارند. از این رو پراگماتیسم پیرس مبنایی برای پارادایم حاکم بر دنیای امروز که پژوهش‌های ترکیبی است، به شمار می‌آید.

کتاب‌نامه

بیان، حسام‌الدین (۱۳۷۵)، *شالوده پژوهش‌های پیشرفته در علوم*، تهران: مرکز آموزش مدیریت دولتی.
پیرس، چارلز ساندرس (۱۳۸۲)، «پرسش‌هایی درباره توانایی‌های خاص انسان»، ترجمه غلامرضا نظریان، *فصلنامه ذهن*، شماره ۱۵ و ۱۶، صص ۱۷۹-۱۵۳.

راسل، برتراند (۱۳۶۵). *تاریخ فلسفه غرب*، ترجمه نجف دریابندری، تهران: پرواز.
شفلر، ایزرایل (۱۳۶۶)، *چهار پراگماتیست*، ترجمه محسن حکیمی، تهران: نشر مرکز.
کاپلستون، فردریک (۱۳۸۸)، *تاریخ فلسفه؛ از بنتام تا راسل*، ترجمه بهاءالدین خرمشاهی، ج ۸، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

- Bergman, Mats ; Paavola, Sami (2003). "The commens dictionary of Peirce's terms - Peirce's terminology in his own words," Available in:
<http://www.helsinki.fi/science/commens/dictionary.html>.
- Chong Ho Yu (2006). "Abduction, Deduction, and Induction: Their implications to quantitative methods", Paper submitted to AERA.
- Dewey, John (1980). *John Dewey: The Middle Works (1899 – 1924)*. Carbondale Southern Illinois University Press. Vol. 10.
- Dewey, John (1998). *The Eessential Dewey*. Indiana University Press. Vol. 1.
- Godfrey-Smith, Peter (2015). "Pragmatism: Philosophical Aspects."The Graduate Center City University of New York.
- Gorlée, Dinda L (1989). "Wittgenstein, Translation, and Semiotics." *Target*. John Benjamins Publishing Company. Vol. 1:1.
- Halton, Eugene (2004). "Pragmatism. In: Encyclopedia of Social Theory". George Ritzer, ed. Thousand Oaks: Sage Publications.
- Hookway, Christopher (2002). "Truth, Rationality and Pragmatism". Oxford: Clarendon Press.
- Houser, Nathan (2009). "Peirce's Post-Jamesian Pragmatism." *European journal of pragmatism and American philosophy*. Associazione Pragma.
- Jacobs, Struan (2006). "Models of scientific community: Charles Sanders Peirce to Thomas Kuhn." *Interdisciplinary Science Reviews*. Australia: Maney on behalf of the Institute. Vol. 31, No. 2.
- Kalolo, John F (2015). "The Drive towards Application of Pragmatic Perspective in Educational Research:Opportunities and Challenges." *Journal of Studies in Education*.Unit Iringa, Tanzania.Vol. 5, No. 1.
- Misak, Cheryl (2006). "Charles Sanders Peirce(1939-1914)." Cambridge University Press.
- Noddings, Nel (1995). *Philosophy of Education*. United States of America. West view Press.
- Panesa, Rolando T (1996). "Science and Religion in Charles S. Peirce." *A Doctoral Dissertation*.University of Navarre.
- Peirce, Charles Sanders (1932). *Collected Papers of Charles Sanders Peirce*. Cambridge: Harvard University Press. Vol. 1,2.
- Peirce, Charles Sanders (1998). *Collected Papers of Charles Sanders Peirce*. Cambridge: Harvard University Press. Vol. 5, 6,7.
- Safawi, Abdul Rahman; Haryani, Haron; Sharifalillah, Nordin (2015). "The Decision Processes of Pragmaticism's Abductive Inference." University of Technology, Selangor, MALAYSIA.

- Shook, John R. and Margolis, Joseph (2006), *A Companion to Pragmatism*. Blackwell Publishing.
- Sowa, John F (1999). "Signs, Processes, and Language Games Foundations for Ontology." Available in: <http://www.jfsowa.com/pubs/signproc.htm>
- Zhok, Andrea (2014). "Habit and Mind". *On the Teleology of Mental Habits*. Università degli Studi di Milano.